

اما خود نگارنده معتقد است که حق با گینو (۱) بوده است آنجا که میگوید سلطنت را حق آسمانی یا موهبت الهی میدانستند که در دودمان ساسانی بودیعه قرار گرفته بود و این عقیده تأثیر عظیمی در سراسر تاریخ ادوار بعد ایران داشته است علی الخصوص علاقه شدید ایرانیان بمذهب تشیع تحت تأثیر همین عقیده است که محکم بمذهب شیعه چسبیده اند. انتخاب خلیفه یا جانشین روحانی پیغمبر هر اندازه نزد عرب دموکرات امر طبیعی بود در نظر اهل تشیع غیر طبیعی مینمود و جز ایجاد اشمئزاز اثر دیگری نداشت و شخص عمر خلیفه ثانی سنت و جماعت هم بدان سبب نزد شیعه مورد نفرت است که امپراطوری ایران را نابود ساخت، و کینه ایرانیان نسبت بعمر گرچه در لباس مذهب ظاهر شد محل هیچگونه شبهه و تردید نیست. بعقیده ایرانیان حسین بن علی (ع) که پسر کوچک فاطمه زهرا بنت نبی اکرم میباشد شهر بانو دختر نزد گرد سوم آخرین پادشاه ساسانی را بحباله نکاح در آورد و بنابراین هر دو فرقه بزرگ تشیع (چه اثنی عشریه که اکنون در ایران شایع است و چه اسمعیلیه که هفت امامی است) نه تنها نماینده حقوق و فضائل خاندان نبوت اند بلکه واجد حقوق و فضائل سلطنت نیز میباشند، زیرا نژاد از دو سو دارند: ازبیت

(بقیه یاورقی از صفحه ۱۹۴)

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| بدو گفت کای مام با فرهی     | ز کار جهان چیست آگهی         |
| بدو پیر زن گفت چندان سخن    | شنیدم کز آن گشت مغزم کهن     |
| ز شهر آمد امروز بسیار کس    | همه جنگ چوینه گویند و بس     |
| که شد لشکر او بنزدیک شاه    | سپهد گریزان بشد بی سیاه      |
| بدو گفت بهرام کای پاک زن    | مرا اندرین داستانی بزن       |
| که این از خرد بود بهرام را  | وگر برگزید از خرد کام را     |
| بدو پیر زن گفت کای شهره مرد | چرا دیو چشم تو را خیره کرد   |
| ندانی که بهرام یور گشپ      | چو با یور هر سز برانگیخت اسپ |
| بخندد بر او هر که دارد خرد  | کس او را ز گردنیشان نشرد     |
| بدو گفت بهرام اگر آرزو      | چنین کرد گومی خورد از کدو!   |

رسالت و از دوده ساسان . لذا این عقیده سیاسی بوجود آمده است که گبینو (۱) در کتاب خود بنام ادیان و حکم در آسیای مرکزی صفحه ۲۷۵ بدان اشاره مینماید و ترجمه آن بشرح ذیل است :

« یکی از اصول عقائد سیاسی که در ایران بیچون و چرا موزد قبول است اینکه فقط پیروان علی بن ابیطالب حق رسیدن بتخت و تاج را دارند و این امر را سبب آنست که نژاد از دو سو دارند :  
هم از ساسانیان از طرف مادرشان بی بی شهربانو دختر آخرین پادشاه آن دودمان که یزدگرد بود ، و هم از خاندان امامت که ریاست دیانت حقه با آنهاست . پادشاهانی که پیرو علی نباشند سلاطین بالفعل خوانده میشوند و در نظر کسانی که شدیداً متعبد بقواعد و اصول میباشند این قبیل سلاطین غاصب و جابر و ستمگرند و در هیچ موردی هیچکس آنها را بحق صاحب و متصرف کشور شاهنشاهی نمیداند . درباره این عقیده راسخ و قاطع که مرور زمان هم در آن هنوز رخنه نکرده است بیش از این سخن نخواهم گفت . در کتاب دیگری بقدر کافی بتفصیل بحث کرده ام و بر روی این اساس بوده است که بایه کلیه سیاست خود را بنا نهاده اند . »

مبنای سیاست  
شیعه

اکنون اعم از اینکه این مزاجت واقعاً صورت گرفته یا نگرفته باشد قرنهاى بسیاری است که این امر را شیعیان مانند يك حقیقت تاریخی قبول دارند . از نخستین مؤلفینی که بدان اشاره کرده اند میتوانیم الیعقوبی را نام ببریم ( جلد دوم صفحه ۲۹۳ چاپ هوتسمه (۲) ) .

الیعقوبی مورخی است عرب که در آخر قرن نهم میلادی زندگی میکرده و فاجعه قتل امام حسین (ع) را بدین مضمون شرح میدهد :

« وکان للحسین علیه السلام من الولد علی الاکبر لا

Gobineau, Religions et Philosophies dans l'Asie (۱)  
Centrale. Houtsma (۲)

بقية له قتل با لطف (۱) و امه لیلی بنت ابی مره بن

عروة بن مسعود الثقفی و علی الاصغر و امه حرار (۲)

بنت یزدجرد و کان حسین سماها غزاله . «

شهربانو که مادر نه امام است ( از امام چهارم تا امام دوازدهم )  
هنوز در قلوب هموطنان خود جا دارد و تقریباً در يك فرستگی جنوب  
تهران کوهی است بنام کوه بی بی شهربانو که مردان را  
اجازه پای نهادن و بیحرمتی بحرم آن نیست . زنایکه  
شعبی نزد خداوند خود میطلبند برای اینک که حاجاتشان  
روا گردد بزیارت بی بی شهربانو میروند . بی بی شهربانو یکی از قهرمانان  
تعزیه حزن انگیزی است که همه ساله در همه شهر های ایران و بلاد  
دیگری که مسکن مهاجرین ایرانی است برپا میشود و شیعیان باچشمان  
اشکبار گروه گروه در تعزیه شرکت میکنند .

قسمتی از آند استان را از «تعزیه غائب شدن شهربانو چاپ تهران»  
سال ۱۳۱۴ هجری « صفحه ۱۹ » از زبان شهربانو در اینجا نقل میکنیم :

ز نسل یزدگرد شهریارم

ز نوشیروان بود اصل تزارم

در آن وقتی که بختم کامران بود

بدان شهر ریم اندر مکان بود

شبى رفتم بسوى قصر بابم

بیامد حضرت زهرا بخوابم

---

(۱) طف آن قسمت از عربستان است که مجاور اراضی مزروعی عراق

است .

(۲) گذشته از شهربانو ( که ایرانیان عصر جدید عموماً بدین اسم از وی

یاد میکنند ) اسامی دیگری از طرف نویسندگان دیگر ضبط شده است مانند السلافة

و شاه زنان .

بگفت ای شهربانو با صد آئین  
تو را من بر حسین آرم بکابین  
بگفتم من نشسته در مدائن  
حسین اندر مدینه هست ساکن  
محال است این سخن! فرمود زهرا  
حسن آید بسر داری در اینجا  
تو میگردی اسیر ای بی قرینه  
برندت از مداین در مدینه (۱)  
بفرزندم حسین پیوند سازی  
مرا از نسل خود خرسند سازی  
ز نسلت نه امام آید بدوران  
که نبود مثلشان در دار دوران

چند سطر بعد عبارتی است که مشخص حس نفرت ایرانیان نسبت  
بعمرو دوستی علی است و بعدی معرف روحیه ایرانیان است که نمیتوانیم

---

(۱) در عربستان مدینه بمعنی شهر است و مدائن جمع مدینه است. هنگامیکه  
پیامبر بشهر قدیم یشرب هجرت فرمود و آنشهر را بقدم خود مباحی ساخت آنشهر  
را مدینه النبی یا المدینه خواندند. مراد از مدائن تیسفون پایتخت قدیم ساسانیان در  
کده است.

جغرافی دانان عرب در وجه تسمیه این شهر چنین گویند که چون از ائتلاف و  
اتحاد هفت شهر تشکیل شده است مدائن خوانده میشود. رجوع کنید بفرهنگ  
جغرافیائی و تاریخی و ادبی ایران تألیف باریه دومنار، صفحه ۵۱۹.

Barbier de Meynard, Dictionnaire Géographique, Historique  
et Littéraire de la Perse, Paris, MDCCCLXI

اینکه شهر قدیم ری با تیسفون در این تعزیه اشتباه شده است صرفاً خود  
علامتی است که اصولاً تعزیه ها عوام پسند است و جنبه علمی ندارد و بهمین سبب  
چون حاکی از احساسات ملی است دارای معنی و اهمیت بیشتری است، زیرا  
احساساتی که در تعزیه ها جلوه گر است احساسات ملت است نه مدعیان علم.

از آن بگذریم . شهر بانو را چنانچه زیننده شأن دختر پادشاه است امام  
حسن (ع) با جوانمردی و شهامت بر تخت روانی مینشاند و بمدینه میبرد  
و در همان هنگام گرفتاریهای شهر بانو آغاز میشود :

ولی چون شد مدینه منزل ما  
غم عالم فزون شد بر دل ما  
یکی گفتا که این دختر کنیز است  
یکی گفتا بشهر خود عزیز است  
بمسجد مرد و زن در بام محضر  
مرا نزد عمر بردند ، مادر !  
کلامی گفت کز او در خروشم  
بگفت این بیکسان را میفروشم !  
علی جدت چو بر آمد خروشان  
بگفتا لب بیند ای دون نادان  
نشاید بردن ای ملعون غدار  
بزرگان را سر عریان ببازار !  
پس از آن خواری ای نور دو عینم  
بیخشیدند بر بابت حسینم  
حسین کرده وصیت بر من زار  
نمانم در میان آل اطهار  
اگر مانم اسیر و خوار کردم  
برهنه سر بهر بازار کردم  
تو چون هستی امام و شهریارم  
بدست نست ، مادر ، اختیارم  
اگر گوئی روم ، دردت بجانم  
صلاحم گر نمیدانی بمانم !

نویسندگان عیسوی علی الخصوص سریانی ساسانیان را بصورت تاریکتری مجسم میکنند و چنانکه نولد که گوید اغلب شرقشناسان از این منبع اطلاعات « بقدر کافی استفاده نکرده‌اند. »

**نظر اتباع  
معاصرین  
عیسوی  
ساسانیان**

دو فقره از این آثار بخصوص را ممکن است بطلاب تاریخ ایران که متأسفانه مانند خود نگارنده نمیتوانند باصل متون مزبور مراجعه کنند توصیه و سفارش نمود.

اول کتابی است که در سال ۵۰۷ بعد از میلاد تألیف

شده (۱) و در وصف تسخیر آسیای صغیر است از طرف ایرانیان بدست

قباد؛ و بویژه از رنجها و متاعبی که در آغاز قرن ششم میلادی متوجه

ادسا (۲) (رها) و آمد (۳) گردید سخن گفته است (اکنون این دو محل

اورفا و دیاربکر خوانده میشود). کتاب دیگر اسناد یا ثبت وقایع مربوط

بشهادای ایرانی است (۴) و مستخرج از نسخ مختلف خطی سریانی است

که با حواشی و تعلیقات بسیار عالمانه بقلم گئورگ هوفمن (۵) بزبان

آلمانی ترجمه شده است. در این کتابها ایرانیان را از جهت سیاسی و مذهبی

طبعاً با قیافه مهیب و مرگباری نشان داده‌اند. کتاب

**شهادای ایرانی**

اول را چون مطالعه کنیم و رفتار ایرانیان را با رفتار

دشمنان عیسوی مذهبشان بسنجیم خواهیم دید که ایرانیان بیش از

(۱) The Chronicle of Joshua the Stylite متن و ترجمه آن در کبیریح

بسال ۱۸۸۲ میلادی از طرف دکتر رایت Dr. W. Wright چاپ شده است.

**یادداشت مترجم:** این کتاب بزبان سریانی و تاریخ جنگ ایران و یونان

است که در سالهای ۵۰۲ تا ۵۰۶ مسیحی واقع شد و علی الظاهر مؤلف کتاب در تمام

مدتی که آتش جنگ شعله ور بوده در ادسا (رها) زندگانی میکرد و ناظر بسیاری

از وقایع جنگ بوده است (دائرة المعارف بریتانیکا، جلد ۱۳، چاپ ۱۹۲۹

مسیحی).

(۲) **یادداشت مترجم:** بعقیده آقای تقی زاده ادسا Edessa همان رها است.

(۳) Amid (۴) Acts of the Persian Martyrs

(۵) Auszüge aus Syrischen Akten Persischer Märtyrer ...

von Georg Hoffmann (Leipzig, 1880)

دشمنان خود ظلم و ستم روا نداشته و خدعه و تزویر بیشتری بکار نبرده‌اند. لکن باید در نظر داشت که جنگی جهانسوز در گرفته بود و خانه و کاشانه مؤلف آن کتاب هم بر اثر جنگ خراب و ویران گشته و دو سه سال بعد از خاموش شدن آتش جنگ شرح وقایع آن زمان پرداخته است. پس اگر احیاناً بدین لحن سخن گفته است امری طبیعی بوده است: چنین گوید که « آن قوم شریر نسبت بکسانی که با آنها سر تسلیم فرود آوردند رحم نکردند و از این عمل خود لذت بردند. آنانرا رسم و عادت چنان است که از بدی کردن بابناء بشر لذت برند و شادی کنند. »

احساسات مذهبی در واقع از هر دو طرف شدت یافت و موبدان زردشتی و کشیشان مسیحی از جهت گذشت و اغماض هیچکدام برد دیگری برتری نداشتند. برای اینکه معلوم شود صرفاً ملاحظات

### شواهدی از اغراض مذهبی

مذهبی تا چه درجه در تشخیص مورخین و نظر آنان در باره منش رجال مؤثر بوده است مقایسه اقوال مختلفی که در احوال یزدگرد اول (۳۹۹ تا ۴۲۰ بعد از میلاد)

در دست است مثال خوبی تواند بود. تاریخ نویسان عربی اطلاعات و نظرهای خود را بالمال از کتاب پهلوی خدای نامه میگرفتند و خدای نامه تحت تأثیر و نفوذ موبدان مجوس تدوین شده بود. اگر شرحی را که تاریخ نویسان عربی نوشته اند با شرحی که بزبان سریانی در باره سیرت همان پادشاه بنخامه يك نویسنده معاصر عیسوی نوشته شده است مقایسه کنیم اغراض مذهبی روشن میشود. نویسندگان طبقه

### یزدگرد بزهار

اول یزدگرد را گنهگار (بزهار یا بزهار و عربی انیم) میخواندند و خبث نفس و عصیان و ستمگری او را مافوق

طبیعت بشر میدانستند. نویسنده سریانی بالعکس یزدگرد را پادشاهی نیکو سرشت و رحیم و مسیحا مشرب و در میان شهریاران دیگر وجودی سعید و مبارك میشناسد و در حق او دعای خیر میکند که نامش همیشه

بنیکی یاد شود و آینده اش فرخنده تر باشد! و همه روزه به بینوایان و مستمندان خوبی کند (۱).

بهمن متوال خسرو اول ( ۵۳۱ تا ۵۷۸ بعد از میلاد ) لقب انوشیروان ( انوشک روبان - انوشه روان ، یا صاحب روان جاوید ) یافت

و هنوز هم ویرا مظهر واقعی پرهیزکاری و تقوی و عدل

**انوشیروان**

و داد شاهانه یاد میکنند و روش قاهرانه وی در قلع و

**دادگر**

قمع مزدک و ابطال بدعتی که مزدک بوسیله مسلك

اشتراکی خود در دین و آئین گذاشت در نظر موبدان بیگذشت محوس

دلیل عمده خلود و ابدیت روان اوست . تصویب و تصدیق موبدان چنان

خدمتی در حق انوشیروان کرد که سعدی با وجود شوریکه از اسلام

در سر داشت میگوید :

زنده است نام فرخ نوشیروان بعدل گر چه بسی گذشت که نوشیروان نماید

از بیان دینوری چنین استنباط میکنیم ( رجوع شود بصفحه ۷۲

کتاب او ) که ترسایان را نیز انوشیروان بدیده حقارت مینگریست و

بسیار خوار میشمرد . وقتی که پسرش نوشزاد

**عقیده انوشروان**

بدیانت مادر ترسای خود گروید و بریدر بشورید

**در باره مسیحیان**

نایب السلطنه انوشیروان در تیسفون (۲) نامه ای باو

نوشت و کسب تکلیف نمود . انوشیروان بنامه وی چنین پاسخ داد : « از

گروه انبوه مردم باک مدار آنرا قدرت مقاومت نیست ، چه در آئین

مسیح مقرر است که اگر بگونه چپ یکی از آنان سیلی نواخته شود

باید گونه راست را نیز برای سیلی خوردن جلو بیاورد . راستی چنین

قومی چگونه پایداری تواند کرد ؟ »

برگردیم بمنظور وهدف این فصل . چون بیش از آنکه فقط بیاره

نکات مربوط بتاریخ این دوره نظری بیاندازیم کار دیگری نمیتوانیم

(۱) نولدکه ، تاریخ ساسانیان صفحه ۷۴ ، حاشیه سوم ، پائین صفحه :

Nöldeke, Gesch. d. Sassaniden

(۲) یادداشت مترجم : در شاهنامه نگهبان مداین ذکر شده است .



**منظور و هدف**  
**و طرح این فصل**

کرد بنا بر این پیشنهاد من اینست که اختصاصاً درباره  
آغاز و انجام آن سخنی بگوئیم. آغاز این دوره از  
آنجهت شایان توجه است که بیشتر آمیخته با افسانه  
و اساطیر است و پاره‌ای از داستانهای این عصر را چنانکه در شاهنامه  
فردوسی برشته نظم در آمده است میتوان باوقایع همان زمان که در کتاب  
پهلوی کار نامک ارتخستر پاپکان نقل شده است تطبیق نمود. پایان  
این دوره نیز بدان سبب شایان توجه است که بلافاصله با غلبه عرب  
مرتبط است و استیلای عرب مترادف با افتتاح دوره جدید با شروع عصر  
اسلامی است. بعلاوه دو جنبش مذهبی در این عهد پدید آمد که تا حدی قابل  
ملاحظه است، یکی نهضت مانی<sup>(۱)</sup> و دیگری مزدک و این هر دو شواهدی  
است قدیم بر صدق این قول که ایرانیان را بتفکرات فلسفی عشق و علاقه  
خاصی است و این خود از اوصاف ممیزه آنهاست و ما میدانیم که ملت  
ایران پیش از هر ملت دیگری در دنیا رؤساء بزرگ فرق و مسالك بدعت  
گذار را بوجود آورده است. مانی بگفته خودش<sup>(۲)</sup> در عهد سلطنت اردوان  
(ارتبانوس)<sup>(۳)</sup> آخرین پادشاه پارت متولد شد و با مؤسس سلسله  
ساسانی معاصر بود. در سال ۵۲۸ میلادی انوشیروان مزدک را بقتل  
رساند. در این هنگام گوا اینکه نخستین علائم ضعف و انحطاط ساسانیان  
خیلی دور بنظر نمیرسید ولی هیچیک از پادشاهان این سلسله بدین اقتدار  
فرمانروائی نکرده بودند. علیهذا این فصل بچهار قسمت تقسیم میشود:  
قسمت اول افسانه اردشیر و تأسیس سلطنت ساسانی؛ قسمت دوم  
مانی و اصول عقائد او؛ قسمت سوم انوشیروان و مزدک؛ قسمت چهارم  
آخرین روزهای خاندان ساسانیان.

(۱) یادداشت مترجم: آقای تقی زاده مینویسند: «مانی در پایان

دوره ساسانیان ظهور نکرد بلکه در اوایل آن دوره بود.»

(۲) رجوع شود به الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی ترجمه زاخو صفحه ۱۲۱

al - Biruni, Chronology of Ancient Nations, Translated by  
Sachau, Artabanus (۳)

## قسمت اول: افسانه اردشير

وقایع مهم این افسانه چنانکه در کار نامک بزبان پهلوی و در شاهنامه نگاشته شده است بشرح ذیل است (در اینجا از ترجمه عالی کار نامک استفاده میکنیم که نولدکه بزبان آلمانی در آورده و بصورت جداگانه منتشر گردیده است و از صفحه ۲۲ تا ۳۴ آن مقدمه است و شاهنامه مورد استفاده ما شاهنامه ماکان است ، چاپ کلکته ، جلد سوم ، صفحات ۱۳۶۵ تا ۱۴۱۶) :

۱ - ساسان از پشت پنجم بهمن دراز دست میباشد ( رجوع شود بصفحه ۱۷۹ و ۱۸۰ همین کتاب ) . ساسان بشبانی وارد خدمت پایک (بابک) شهریار پارس میگردد و بابک در خواب می بیند که ساسان را نژاد از خاندان سلطنت است ، لذا مرتبه او را بلند میسازد و بر عزت و احترام او میافزاید و دختر خود را با او میدهد . اردشیر ثمره این اتحاد است ( رجوع شود بکار نامک صفحه ۳۶ تا ۳۸ و شاهنامه صفحه ۱۳۶۵ ) .

۲ - پایک اردشیر را بفرزندی خویش میپذیرد و چون بزرگ میشود آوازه شهامت و خرد و سلحشوری او بگوش اردوان آخرین پادشاه اشکانی میرسد . اردوان او را بدربار خود در ری میخواند و با احترام از وی پذیرائی میکند تا اینکه روزی در نخبیر گاه یکی از پسران اردوان مدعی میشود که تیر عجیبی که در واقع بدست اردشیر افکنده شده بود از شست او گذشته است نه از اردشیر . اردشیر هم ادعای او را تکذیب مینماید . در نتیجه اردوان بر اردشیر بانگ میزند و براوخشم میگیرد و برای خدمت اسبهای خود بطویلهای سلطنتی روانه اش میدارد ( کار نامک صفحه ۳۸ تا ۴۱ ، شاهنامه صفحه ۱۳۶۶ ) .

۳ - کنیزکی ماهروی و روشن روان که اردوان را نسبت باو نهایت درجه اعتماد بود دل بحال اردشیر میسوزد و با دو اسب بیاد پای

با اردشیر بسوی کشور پارس میگریزد . سپس اردوان در تعاقب آنسان  
میتازد و زود برمیگردد . و برگشتن وی پس از آن بود که اطلاع یافت  
يك قوچ زیبای جنگی یا میش کوهی که علامت فرشاهی است و غرم (بضم  
غین و سکون راء و میم) نامیده میشود در پی اردشیر آمده و باورسیده  
و بر پشت اسب او سوار شده است ( کارنامک صفحه ۴۱ تا ۴۶ ؛ شاهنامه  
صفحه ۱۳۷۰ ) .

۴- جنگهای اردشیر با پارتها و دیگران . شکست دادن اردوان  
و پسرش را و شکست یافتن از کردان ( کار نامک صفحه ۴۶ تا ۴۹ ،  
شاهنامه صفحه ۱۳۷۴ ) .

۵- سرگذشت هفتان بخت ( هفتواد ) و کرم ازدها پیکر کرمان  
و جنگ با میترک ( مهرک ) ( کار نامک صفحه ۴۹ تا ۵۷ ؛ شاهنامه  
صفحه ۱۳۸۱ ) .

۶- چگونه دختر اردوان را که اردشیر گرفته بود خود اردشیر  
بمرگ محکوم مینماید ؛ چگونه موبد موبدان ( بگفته طبری موسوم به  
ابرسام ) (۱) دختر اردوان را از کشتن میرهاوند ؛ چگونه آن دختر پسری میآورد  
و او را شاپور ( شاهپور = شاهپور ، پسر شاه ) نام میگذازد ؛ و چگونه  
پسر را پدر میشناسد ( کار نامک صفحه ۵۷ تا ۶۳ ؛ شاهنامه صفحه ۱۳۹۲ ) .

۷- اردشیر از طرف پادشاه هند موسوم به کیت یا کید (۲) اطلاع  
میابد که فرمانروائی ملک ایران یا درخاندان وی یا درخاندان دشمن

(۱) Abarsam

(۲) یادداشت مترجم : فردوسی کید را دانای هند خوانده است ،  
فرستاد نزدیک دانای هند      بسی اسب و دینار و چینی پرند  
بدو گفت رو پیش دانا بگوی      که ای مرد نیک اختر راهجوی  
باختر نگه کن که تامن ز جنگ      کی آسایم و کشور آرم بچنگ  
فرستاده را گفت کردم شمار      از ایران و از اختر شهریار  
گر از گوهر مهرک نوشزاد      برآمزد این تخمه با آن نژاد  
نشیند بآرام بر تخت ناز      نباید شد ار را سوی جنگ باز

وی مهرک خواهد بود . بنا بر این کوشش میکند که نژاد مهرک را از میان بردارد . یکی از دختران مهرک از این قتل عام جان بدر میبرد و رها شده میشود و میان روستائیان پرورش مییابد . شاپور او را می بیند و بدام عشق او گرفتار میآید و زناشوئی خود را با دختر مهرک و تولد فرزندش هورمزد ( اورمزد ) را از اردشیر پنهان میدارد .

هورمزد چون بسن هفت سالگی میرسد در میدان چوگان بازی چندان رشادت از خود بروز میدهد که از طرف نیای خود شناخته میشود ( کار نامک صفحه ۶۴ تا ۶۸ ؛ شاهنامه ، صفحه ۱۳۹۷ ) .

هر کس کار نامک و این قسمت شاهنامه را برابر هم نهاده و هر دو را با هم خوانده باشد ناگزیر تحت تأثیر شگرف این فکر واقع میشود که حتی جزئیات و دقائق را نیز فردوسی از کار نامک نقل کرده و بطور کلی نسبت باصل وفادار بوده است و عقیده مادر باره اینکه فردوسی به اصل افسانه های باستانی چسبیده و با امانت از آن تبعیت کرده است از جهت دیگری نیز بهمان اندازه تأیید میشود و آن مقایسه افسانه پهلوی زریر ( یادگار زریران ، ترجمه گایگر<sup>(۱)</sup> بزبان آلمانی ) با قسمت مربوطه شاهنامه است<sup>(۲)</sup> . اکنون این مسئله صرفاً يك امر اتقاقی است که میتوانیم این قسمتها را با اصل تطبیق کنیم . و نسبت بجاهای دیگری نیز که هیچ وسیله ای برای مقابله نداریم میتوانیم انصافاً اینطور فرض کنیم که فردوسی بهمان اندازه حتی در جزئیات رعایت اصل افسانه باستانی را نموده و جانب وجدان را نگاه داشته است . چون مجال سخن تنگ است در اینجا نخواهیم توانست از این دو روایت مربوطه داستان اردشیر بیش از یکی دوسر گذشت را با هم تطبیق کنیم . سخن را اکنون از ولادت او آغاز میکنیم :

(۱) Geiger

(۲) Sitzungsberichte d. K. b. Akademie d. Wiss. zu München for 1890, vol. i, pp. 43-84: Das Yâtkâr - è- Zarîrân und sein Verhältniss zum Shâh - nâme by Geiger, and Nöldek's Persische Studien, II : Das Buch von Zarêr, in the Sitzungsberichte d. phil. hist. classe der K. Akad. d. Wissenschaften for 1892 (Vienna), vol cxxv, Abhandlung 12.

## ترجمه کارنامه اردشیر بابکان

« پس از مرگ اسکندر رومی عده کدخدایان یا ملوک الطوائف بدویست و چهل تن میرسید .

سپاهان و پارس و نواحی مجاور آن در دست سردار و سرزمره آنها اردوان بود . پاپک را اردوان بمرزبانی و فرمانداری پارس گماشت . مقر پاپک در استخر بود و هیچ فرزند نامبرداری نداشت . ساسان برای پاپک شبانی میکرد و با گوسپندان پسر میبرد و از تخمه دارا پسر دارا بود . در عهد سلطنت شوم اسکندر گریزان و پنهان باشبانان کرد میزیست . پاپک نمیدانست که ساسان را نژاد از دارا پسر داراست .

شب پاپک خورشید را بخواب دید که از روی سر ساسان همه جهان را روشن ساخته است . دیگر شب ساسان را برپیل آراسته سفیدی نشسته و همه مردم کشور را پیرامون او ایستاده دید . مردم ساسان را ستایش میکردند و درود و آفرین میگفتند . سوم شب دید ( آتش مقدس ) آذر فربا (۱) ( آذر فرنگ یا آذر فرنیغ ) و آذر گشسب و آذر برزین مهر (۲) در خانه ساسان فروزان است و بهمه جهان روشنی میدهد .

پاپک را این امر شگفت آمد . دانایان و معبران را نزد خود خواند و آنچه را در سه شب متوالی بخواب دیده بود بایشان باز گفت . خواب گذاران گفتند : « آفکس که بخواب دیدی خود یا یکی از فرزندانش بیادشاهی جهان رسد ، چه خورشید و پیل سپید آراسته ( در تأویل خواب ) نشانه قدرت و توانائی و فیروزی است و آتش فربا ( آذر فرنگ یا آذر فرنیغ )

(۱) Frobâ

(۲) یادداشت مترجم : آذر فرنیغ و آذر گشسب و آذر برزین مهر نام

سه آتش مقدس روحانی است که برای حفاظت جهان آفریده شده و همه آتشیهای دیگر از آن مشتق میشود ( رجوع شود به یاورقی صفحه ۷ کارنامه اردشیر بابکان ترجمه صادق هدایت چاپ بمبئی ۲۷/۲/۴ ) .

نشانهٔ دانایان دین است که از امثال و اقربان و بزرگان برتر و والاترند (۱) و آذرگشسپ علامت جنگ آزران و سپهبدان است و آذر برترین (آذر برزین) مهر اشاره بروستائیان و بزرگان جهان است. و بدینگونه پادشاهی به این مرد یا فرزندانش رسد.

پاپک چون این سخن بشنود همراهِ مرخص فرمود (و کس فرستاد) و ساسان را نزد خود خواست و از او پرسید:

«تو از چه خاندان و دودمانی؟ آیا از پدران و نیاکان تو کسی پادشاهی یا سرداری کرده است؟» ساسان از پاپک زندهار خواست که گزند و زیاتم مرسان! پاپک پذیرفت و ساسان راز خود را آنچنانکه بود پیش او گفت. پاپک شاد شد و فرمود: ترا جایگاهی بلند دهم و پایه ات را افزون کنم؛ (۲) آنگاه یکدست جامه و پوشاک شاهوار آوردند و به ساسان داد که بپوشد. ساسان چنان کرد و بفرمان پاپک چند روزی خود را با خوراک خوب تقویت کرد. سپس پاپک دختر خود را بساسان داد و چون آن دختر (به پیروی از سرنوشت خود) آبستن شد اردشیر را بزد.

---

(۱) یادداشت مترجم: آذر فرنیگک نشانهٔ علم دین است که مخصوص بزرگردان و مغان است.

(۲) یادداشت مترجم: صادق هدایت که متن یازندکارنامه را با جزئی تغییر نقل کرده است گوید این عبارت در متن کارنامه اینطور بوده است: «تن به آوزن کن» (تن به آب زن). کسروی که نسخهٔ پهلوی را بفارسی در آورده اصل عبارت کارنامه را اینطور نقل کرده است: «تن به افزون کون». هم صادق هدایت و هم کسروی آنرا «تن بشوی» ترجمه کرده اند. فردوسی فرماید:

بدو گفت بابک بگرما به شو همی باش تا خلعت آرند نو  
آقای دکتر یارشاطر مینویسند: این کلمه Abzan است بمعنی محل شستشو یا ظرف شستشو و ترجمهٔ عبارت «تن بشوی» است.



نقش برجسته اردشیر بابکان در طاق بستان نزدیک کرمانشاهان  
( عکس از آقای مرتضی رستمی عکاس، باستان شناسی )  
( برابر صفحه ۲۰۸ )



کاخ فیروزآباد از آثار اردشیر اول (عکس از آقای مرتضی رستمی عکاس باستان‌شناسی)  
(برابر صفحه ۲۰۹)



## شاهنامه (۱)

چو دارا برزم اندرون گشته شد  
 پسر بد مراورا یکی شادکام  
 پدر را بدان گونه چون گشته دید  
 از آن لشکر روم بگریخت اوی  
 بهندوستان در بزاری بمرد  
 برین هم نشان تا چهارم پسر  
 شبانان بدندی و گر ساربان  
 چو ترد شبانان بابک رسید  
 بدو گفت مزدورت آید بکار؟  
 بپذرفت بدبخت را سر شبان  
 چو شد کارگر مرد آمد پسند  
 شبی خفته بد بابک رود یاب  
 که ساسان بییل ژیان برنشست  
 هر آنکس که آمد بر او فراز  
 زمین را بخوبی بیاراستی  
 بدیگر شب اندر چو بابک بخت  
 چنین دید در خواب کاتش پرست  
 چو آذر گشسب (۲) و چو خرادومهر

همه دوده را روز برگشته شد  
 خردمند و جنگی و ساسان بنام  
 سربخت ایرانیان گشته دید  
 بدام بلا بر نیاویخت اوی  
 ز ساسان یکی کودکی ماند خرد  
 همی نام ساسانش کردی پدر  
 همه ساله با درد و رنج گران  
 بدشت آمد و سرشبان را بدید  
 که ایدر گذارد بید روزگار  
 همی داشت با رنج روز و شبان  
 شبان سرشبان گشت بر گوسفند  
 چنان دید روشن روانش بخواب  
 یکی تیغ هندی گرفته بدست  
 برو آفرین کرد و بردش نماز  
 دل تیره از غم بیاراستی  
 همی بود با مغزش اندیشه جفت  
 سه آتش پردی فروزان بدست  
 فروزان بکردار گردان سپهر

(۱) یادداشت مترجم: اشعاری را که براون بانگلیسی ترجمه کرده است

از شاهنامه چاپ ماکان جلد سوم صفحات ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷ گرفته است.

ولی اشعاری که در اینجا نقل شده است از شاهنامه ایست که دنباله چاپ وولرس پس از چاپ ترنر ماکان و ژول مول بتوسط آقای سعید نفیسی بمناسبت جشن هزاره تولد فردوسی از طرف چاپخانه و کتابفروشی بروخیم در تهران بطبع رسیده است. (رجوع شود به جلد هفتم صفحه ۱۹۲۳).

(۲) در باره این سه آتش بسیار مقدس رجوع شود به یادداشت نولدکه

(بقیه پاورقی در صفحه ۲۱۰)

همه پیش ساسان فروزان بدی سر بابک از خواب بیدار شد هر آن کس که در خواب دانا بدند بایوان بابک شدند انجمن چو بابک سخن بر گشاد از نهفت نهاده بدو گوش پاسخ سرای سرانجام گفت ای سر افراز شاه کسی را که دیدی توزینسان بخواب و رایدون که این خواب از او بگذرد چو بابک شنید این سخن گشت شاد بفرمود تا سر شبان از رومه بیامد شبان<sup>(۲)</sup> پیش او با گلیم بپردخت<sup>(۴)</sup> بابک ز بیگانه جای ز ساسان پیرسید و بنواختش پیرسیدش از گوهر و از نژاد وزان پس بدو گفت کای شهریار بگویم ز گوهر همه هر چه هست

بهر آتشی عود سوزان بدی روان و دلش پر ز بازار<sup>(۱)</sup> شد بهر دانشی بر توانا بدند بزرگان و فرزانه و رای زب همه خواب یکسر بدیشان بگفت پر اندیشه شد زان سخن رهنمای بتأویل این کرد باید نگاه بشاهی بر آرد سر از آفتاب پسر باشدش گر جهان بر خورد بر اندازه شان يك يك هسديه داد بر بابک آمد بروز دمه پر از برف پشمین و دل پر ز بیم<sup>(۳)</sup> بدر شد پرستنده و رهنمای بر خویش نزدیک بنشاختش شبان زو بترسید و پاسخ نداد شبان را بجان گر دهی زینهار چو دستم بگیری پیمان بدست<sup>(۵)</sup>

(بقیه یاورفی از صفحه ۲۰۹)

Nöldeke در ترجمه‌ای که از کارنامه کرده است (صفحه ۳۷ یادداشت ۳ پائین صفحه) . خرادرا (بفتح اول و تشدید ثانی) فردوسی بجای فروبا Frobâ یا فروباگ Frôbag یا فرنباگ Farnbag بکار برده است .

(۱) تیمار (در چاپ کلکته) . (۲) حاشیه آقای نفیسی : در چاپ پاریس «شبان پیش» ، در چاپ کلکته «دمان پیش» .

(۳) حاشیه مؤلف ، نولد که در ترجمه کارنامه صفحه ۲۶ بخصوص این بیت را از ریزه کاریهای نقاشی میداند و میگوید فردوسی کوشش نموده است بقصه کوتاه و خشک اصل پهلوی آن جان ورننگ و آب بدهد .

(۴) حاشیه آقای نفیسی : در چاپ کلکته «بپرداخت» .

(۵) حاشیه آقای نفیسی : در چاپ کلکته : چو دستم پیمان بگیری .

حاشیه مؤلف : در باره پیمان دست بدست گرفتن رجوع شود بوندیداد فرگرد چهارم و پنجم ، ترجمه دارمستر بانگلیسی در S.B.E. جلد اول ، صفحه ۳۵

که با من نسازی بدی در جهان  
چو بشنید بابک زبان برگشاد  
که بر تو نسازم بچیزی گزند  
بیابک چنین گفت از آن پس شبان  
نیره (۱) جهاندار شاه اردشیر  
سر افراز پور یل اسفندیار  
چو بشنید بابک فرو ریخت آب  
بدو گفت بابک بگرما به شو  
بیاورد پس جامه خسروی  
یکی کاخ پر مایه او را بساخت  
چو او را بدان کاخ در جای کرد  
بهر آلتی سرفرازیش داد  
بدو داد پس دختر خویش را  
چو نه ماه بگذشت از آن ماه چهر  
همانند شهریار اردشیر  
همان اردشیرش پدر نام کرد  
سرگذشت دیگری را که در اینجا نقل خواهیم کرد فرار اردشیر  
از دربار اردوان در ری بسوی پارس است بهمراهی کنیزکی خوبروی  
و روشن ضمیر که مشاور اردوان بوده (و فردوسی او را گلنار خوانده  
است) . مهر اردشیر در دل گلنار جایگیر شد و بدو پیوست .

(۱) حاشیه آقای نفیسی : در چاپ کلکته تیره .

(۲) حاشیه آقای نفیسی : در چاپ کلکته : که بهمنش خواندی .

(۳) حاشیه مؤلف : اینکه سلسله النسب ساسانیان را بگشتاسپ (ویشتاسپ)  
پشتیبان زردشت و نخستین مدافع کیش او می‌رسانند این خود جزئی است از یک نقشه  
کلی و هدف آنست که ساسانیان را وارث مستقیم و قانونی پادشاهان ایران و قهرمانان  
بالوراثه آئین بهی معرفی کنند .

همه پیش ساسان فروزان بدی سر بابک از خواب بیدار شد هر آن کس که در خواب دانا بدند بایوان بابک شدند انجمن چو بابک سخن بر گشاد از نهفت نهاده بدو گوش پاسخ سرای سرانجام گفت ای سر افراز شاه کسی را که دیدی توزینسان بخواب و رایدون که این خواب از او بگذرد چو بابک شنید این سخن گشت شاد بفرمود تا سر شبان از رومه بیامد شبان<sup>(۲)</sup> پیش او با کلیم پیردخت<sup>(۴)</sup> بابک ز یگانه جای ز ساسان پیوسید و بنواختش پیوسیدش از گوهر و از نژاد وزان پس بدو گفت کای شهریار بگویم ز گوهر همه هر چه هست

بهر آتشی عود سوزان بدی روان و دلش پر ز بازار<sup>(۱)</sup> شد بهر دانشی بر توانا بدند بزرگان و فرزانه و رای زب همه خواب یکسر بدیشان بگفت پیر اندیشه شد زان سخن رهنمای بتأویل این کرد باید نگاه بشاهی بر آرد سر از آفتاب پسر باشدش گر جهان بر خورد بر اندازه شان يك يك هدیه داد بر بابک آمد بروز دمه پر از برف پشمین و دل پر ز بیم<sup>(۳)</sup> بدر شد پرستنده و رهنمای بر خویش نزدیک بنشاختش شبان زو بترسید و پاسخ فدای شبان را بجان گر دهی زینهار چو دستم بگیری پیمان بدست<sup>(۵)</sup>

(بقیه پاورقی از صفحه ۲۰۹)

Nöldeke در ترجمه‌ای که از کارنامه‌ک نموده است (صفحه ۳۷ یادداشت ۳ پائین صفحه) . خرادرا (بفتح اول و تشدید ثانی) فردوسی بجای فروبا Frobâ یا فروباگ Frôbag یا فرنباگ Farnbag بکار برده است .

(۱) تیمار (در چاپ کلکته) . (۲) حاشیه آقای نفیسی : در چاپ پاریس «شبان پیش» ، در چاپ کلکته «دمان پیش» .

(۳) حاشیه مؤلف : نولدکه در ترجمه کارنامه‌ک صفحه ۲۶ بخصوص این بیت را از ریزه کارهای نقاشی میداند و میگوید فردوسی کوشش نموده است بقصه کوتاه و خشک اصل پهلوی آن جان و رنگ و آب بدهد .

(۴) حاشیه آقای نفیسی : در چاپ کلکته «پیرداخت» .

(۵) حاشیه آقای نفیسی : در چاپ کلکته : چو دستم پیمان بگیری .

حاشیه مؤلف : در باره پیمان دست بدست گرفتن رجوع شود بوندیداد فرگرد چهارم و پنجم ، ترجمه دارمستر بانگلیسی در S.B.E. جلد اول ، صفحه ۳۵

که با من تسازی بدی در جهان  
 چو بشنید بابک زبان برگشاد  
 که بر تو نسازم بچیزی گزند  
 ببابک چنین گفت از آن پس شبان  
 تیره (۱) جهاندار شاه اردشیر  
 سر افراز پور یل اسفندیار  
 چو بشنید بابک فرو ریخت آب  
 بدو گفت بابک بگرما به شو  
 بیاورد پس جامه خسروی  
 یکی کاخ پر مایه او را بساخت  
 چو او را بدان کاخ در جای کرد  
 بهر آلتی سر فرازیش داد  
 بدو داد پس دختر خویش را  
 چو نه ماه بگذشت از آن ماه چهر  
 همانند شهریار اردشیر  
 همان اردشیرش پدر نام کرد  
 سرگذشت دیگری را که در اینجا نقل خواهیم کرد فرار اردشیر  
 از دربار اردوان در ری بسوی پارس است بهمراهی کنیزکی خوبروی  
 و روشن خمیر که مشاور اردوان بوده (و فردوسی او را گلنار خوانده  
 است) . مهر اردشیر در دل گلنار جایگیر شد و بدو پیوست .

(۱) حاشیه آقای نفیسی : در چاپ کلکته تیره .

(۲) حاشیه آقای نفیسی : در چاپ کلکته : که بهمنش خواندی .

(۳) حاشیه مؤلف ، اینکه سلسله النسب ساسانیان را بگشتاسپ (ویشتاسپ)

پشتیبان زردشت و نخستین مدافع کیش او می‌رسانند این خود جزئی است از یک نقشه کلی و هدف آنست که ساسانیان را وارث مستقیم و قانونی پادشاهان ایران و قهرمانان بالورائه آئین بهی معرفی کنند .

## ترجمه کارنامه

« آنگاه اردوان سیاهی از چهارهزار مرد جنگی بیاراست و راه پارس را از پی اردشیر درپیش گرفت . نیمروز بمنزلی رسید که راه پارس از آنجا میگذشت . پرسید : و آندو سواری که روی بدینسو داشتند کی از اینجا گذشتند ؟ مردم گفتند : بامداد هنگامی که خورشید تیغ بر آورد مانند تندبادی گذشتند و بره قوچی بس ستر که نیکوتر از آن نتوان یافت در پی آنها میدوید . ما میدانیم که تا کنون بسی فرسنگها رفته اند و شما بآنها نتوانید رسید .

اردوان درنگ نکرد و بشتافت . چون بمنزل دیگر رسید باز از مردم پرسید : آن دو سوار چه هنگام از اینجا گذشتند ؟ گفتند : نیمروز بسان تندبادی رفتند و بره ای در پی آنها میدوید . اردوان را این سخن شگفت آمد و گفت : گیرم آندو سوار را میشناسیم ، بره دیگر چیست ؟ دستور گفت : آن بره فره پادشاهی (خره (۱) خدائی) است که هنوز باو نرسیده است . پس باید بتازیم . شاید پیش از آنکه باو برسدها خود را برسائیم . اردوان و سوارانش بتاختند . روز دوم هفتاد فرسنگ راه پیمودند . آنگاه بکاروانی برخوردند . اردوان از کاروانیان پرسید : کجا آن دو سوار را دیدید ؟ پاسخ دادند : هنوز بدست فرسنگ مانده است تابا آنها برسید . ما دیدیم که یکی از آن سواران با بره ای بس بزرگ و چابک براسب نشسته بود . اردوان از دستور پرسید : بره ای که براسب یکی از ایشان نشسته چه باشد ؟ گفت : انوشه و جاوید باد ! خرك (۲) کیان ( که در شاهنامه بفر کیانی و در اوستا به کوئم هورنو (۳) تعبیر میشود) اردشیر را فرا گرفته است . دیگر بهیچ رو نمیتوانیم آنها را دستگیر کنیم . پس خود و سواران خود را دیگر رنجه مساز و اسبان را نیز بیش از این خسته و تباه مکن . چاره اردشیر را از در دیگر بخواهید . اردوان چون چنین شنید باز گشت و بیایتخت خود رفت .

## شاهنامه (۱)

### ( آسماهی یافتن اردوان از کارگلنار و اردشیر )

هم آنگاه شد شاه را دلپذیر  
که گنججور او رفت با اردشیر  
دل مرد جنگی برآمد ز جای  
بیالای بور آندر آورد پای  
سواران جنگی فراوان ببرد  
تو گفتی همه راه آتش (۲) سپرد  
بره بر یکی نامور دید جای  
بسی اندرو مردم و چارپای  
بیرسید از ایشان که شبگیر هور  
شنیدید آواز نعل ستور  
دو تن بر گذشتند پویان براه  
یکی گفت از ایشان که ایدر گذشت  
بدم سواران یکی غرم پاک  
بدستور گفت آن زمان اردوان  
چنین داد پاسخ که آن فرّ اوست  
گر این غرم دریابد او را متاز  
که این کار گردد بر ما دراز  
فرود آمد این جایگه اردوان  
همی تاختند از پس اردشیر  
بدانگه که بگذشت نیمی ز روز  
فلك را بیدمود گیتی فروز  
یکی شارسان دید بارنگ و بوی  
بسی مردم آمد بنزدیک اوی  
چنین گفت با موبدان نامدار  
که کی برگذشت آن نبرده سوار (۴)  
چنین داد پاسخ بدو رهنمای  
که ای شاه نیک اختر پا کرای  
بدانگه که خورشید برگشت زرد  
بگسترد چادر شب لاژورد

- 
- (۱) یادداشت مترجم : این اشعار از شاهنامه چاپ بروخیم بتصحیح و مقابله آقای سعید نفیسی نقل شده است : جلد هفتم از صفحه ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷ .  
(۲) از حاشیه آقای نفیسی : در چاپ کلکته «همی پاره»  
(۳) در اینجا پانزده بیت حذف شده است .  
(۴) حاشیه آقای نفیسی : در چاپ کلکته «که کی برگذشتند آن دوسوار»

برین شهر بگذشت پویان دو تن یکی غرم نازان ز دم سوار چنین گفت با اردوان کدخدای سپه سازی و ساز جنگ آوری که بختش پس پشت او در نشست یکی نامه بنویس نزد پسر نشانی بیاید مگر ز اردشیر چو بشتید از او اردوان این سخن بدان سارشان اندر آمد فرود چو شب روز شد بامداد پگاه پیامد دو رخساره همرفک نی

پیر از گرد و بی آب گشته دهن که چون او ندیدم بر ایوان نگار که ایدر مگر باز گردی بجای که اکنون دگر گونه شد داوری ازین تاختن باد هاند بدست بنامه بگو این سخن سر بسر نباید که گردد همان غرم شیر (۱) بدانست کاواز او شد کهن همی داد نیکی دهش را درود بفرمود تا باز گردد سپاه چو شب تیرد گشت اندر آمد بری

افسانه هفتان بخت (بضم باء) (هفتواد شاهنامه) و کرم کرمان بقدری جالب توجه است که نمیتوان بکلی از آن گذشت ولی چون در اینجا مجال سخن تنگ است ناچار با تقسیم از داستان که مربوط بهلاک شدن آن کرم ازدها پیکر است اکتفا میکنیم. ارتباط این کرم با شهر کرمان البته وجه اشتقاق عامه پسندی است و نشان میدهد کسانی که اصرار دارند کرمان را بفتح کاف بخوانند تلفظی را اتخاذ نموده اند که مسلماً از نهصد سال پیش باینطرف در ایران بکار برده نشده است، تلفظ قدیمتر این لفظ هر چه میخواند باشد. يك همچو صنعت لفظی بدیع هم در بوستان سعدی است (۲). در باره اسم هفتان بخت نواد که تبصره بسیار جالب

(۱) حاشیه آقای نفیسی، در چاپ کنکته :

نشانی مگر یابد از اردشیر نباید که اودوشد از غرم شیر

(۲) بوستان چاپ گراف Graf صفحه ۸۷.

(بقیه پاورقی در صفحه ۲۱۵)



توجهی دارد ( رجوع شود بترجمه‌ای که فولد که از کار نامک نموده است، صفحه ۴۹ تبصره ۴ ). فولد که میگوید بسیاری اسامی علی‌الخصوص اسامی مسیحیان با لفظ بخت ترکیب شده است و بخت بضم باء بمعنای « نجات داده » آمده است، مثلاً ما را بخت بمعنای « خدا نجات داده است »، یسوع بخت یا بخت یسوع بمعنای « عیسی نجات داده است ».

زردشتیان لفظ سه بخت دارند بمعنای سه چیزی که مایه نجات بوده است ( پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک ). لفظ چهار بخت نیز از زردشتیان است و اشاره به « چهار چیزی است که مایه نجات بوده است. » کلمه هفت که جزئی از نام دشمن اردشیر است بعقیده فولد که اشاره بهفت ستاره‌ایست که تعلق بخلفت اهریمن دارد.

بنابراین برای کسیکه اعتمادش بنیروی دوزخ و سحر دیوان است این اسم بالخاصه مناسب است.

فردوسی باقتضای وزن شعر ناگزیر بوده است این اسم را بهفتواد تبدیل کند و هفتواد را در لغت شاهنامه بمعنای « صاحب هفت پسر » ضبط کردند (۱). لفظ هفتواد را از پهلوی گرفته‌اند بدین ترتیب که سه حرف وسط را از کلمه پهلوی انداخته‌اند زیرا سه حرف آخر را میتوان هم - اخت وهم - وات قرائت نمود (۲).

( بقیه یادرفی از صفحه ۲۱۴ )

**یادداشت مترجم :** باین چاپ بوستان دست رسی نبود. شاید اشاره

مؤلف باین شعر است :

طمع کرده بودم که کرمان خورم      که ناگه بخوردند کرمان سرم

(۱) کارنامک نیز هفت پسر برای او قائل شده است، صفحه ۵۱.

(۲) لکن دارمستتر Darmesteter نظر فولد که Nöldeke را که از روی

بصیرت و براءت و ابتکار اظهار کرده است رد میکند. رجوع شود به جلد دوم

صفحه ۸۲ و ۸۳ مطالعات درباره ایران Etudes Iranienes